

با خاطرات محمودناظران پور نویسنده کتاب منظوم مشهد قدیم

خانواده های فقیر هزینه نمی دادند



خاطرم هست که در همان پنج سالگی من را گذاشتند مکتب خانه پیش معلمی به نام ارجمند.این قدر شر و شیطان بودم که بعد از مدتی برای اینکه از من زهر چشم بگیرند، آن جناب به خلیفه دستور می داد که چوب و فلک را بیاورند تا من را اول صبح و در بدو ورود فلک کنند. آن دوران معمولاً یکی از بزرگ ترها یا به قولی سال بالای های مکتب را به سمت خلیفه تعیین می کردند که کمک دست معلم باشد. مثلاً قرآن را می خواند و ما بعد از او تکرار می کردیم. خلیفه نقش مبصرهای امروزی را داشت.روال درسی هم این طور بود که قبل از عم جزه خوانی باید اول حروف الفبا را یاد می گرفتیم آن هم به صورت ابجد. این ها را با شعر یادمان می دادند. مثلاً می خواندیم «الف سر گردن، ب را چه کردی؟ انا «ب» بعد با دست آن حرف را نشان می دادیم. خیلی روش خوبی بود و بچه های زود یاد می گرفتند. ابجد را که کامل می کردیم، ملا می رفت سراغ یاد دادن عم جزه یا همان جزء ۳۰ قرآن. خلیفه شروع می کرد به خواندن و معلم هم مراقب بود که اشتباه نخواند. البته یکی دو روزی این طور بود و بعد ما خودمان می خواندیم و ملا غلط هایمان را می گرفت. تر که آلبالو هم همیشه کنار دستش بود. یادم هست کتاب های عم جزه، معمولاً همه چاپ سنگی بود و بیشتر از همه کار خانواده علمی بود. این مدل چاپ یک خُسن برای بچه ها داشت و آن هم این بود که ما با رسم و رسوم کتاب آشنا می شدیم. دستمزد ملا را سالانه می دادیم. به اضافه هدیهایی که در طول سال به بهانه های مختلف باید به دستش می رساندیم. آن دستمزد سالانه که حسابش معلوم بود و بیشتر خانواده ها به صورت جنس پرداخت می کردند؛ مثل کیسه گندم یا مرغ و خروس و میس. این دیگر به توانایی خانواده ها بستگی داشت. کسی که دستش به دهش می رسید بیشتر می داد. ملا یک وقت هایی از خانواده های فقیر چیزی نمی گرفت، اما از پولدارها توقع داشت. غیر از این ها وقتی عم جزه را یاد می گرفتیم، باید هدی می بردیم. صدکلمه که تمام می شد باز یک هدی دیگر. در تمام این اوقات چیزی که خانواده من به ملا می دادند، یک کیسه شکر و قند بود. «صاحب جان»، خدمتکار ملا، می آمد در خانه و آن را می برد. یادم می آید یک بار ملا نامه ای به دستم داد و گفت این را شب

می دهی به پدرت. میادار که در راه بازش کنی یا خودت بخوانی! شب که پدرم آمد، بین ۲ نماز نامه را دادم دستش. همین که چشمش افتاد به خط نوشته داخلش، شروع کرد به خندیدن. سر ک کشیدم ببینم ملا چه نوشته و دیدم با خط شکسته نستعلیق این بیت شعر را نوشته است که «هزار قند و شکر گر برای من آری/ قبول نیست مگر میش پیر پرواری» بنده خدا می دانست که ما گلهدار هستیم و التماس دعا داشت و میش می خواست. آن زمان روغن زیاد نبود و گران بود. مردم از دنبه و بیه و شَهله روغن می گرفتند. میش جدا از اینکه هر چیزی می خورد و مثل گوسفند سر سودا نمی کند، در شکمش پیه دارد که از آن روغن می گیرند. برای همین مردم همیشه در خانه هایشان میش داشتند برای پرواز. ملا هم برای همین میش می خواست. صبح فردای این نامه پدرم به چوپانمان سپرد که یک میش به آن جناب بدهد.

محمدحسین تقوی گیلانی

نویسنده کتاب «خاطرات مشهد قدیم»

روزگاری که آق میرزاها نور چشمی نجات بودند

روزگاری که من تجربه کردم و روزگار بیگانگی مردم با کتاب و مدرسه بود. در شهری با چند هزار جمعیت تعداد مرد های باسواد انگشت شمار بود و تعداد زن ها از این هم کمتر. من هم مثل همه دوره های هایم مکتب رفتن را تجربه کرده ام.

تاریخ سواد آموزی در ایران نشان می دهد که از سالیان گذشته، مسئله تعلیمات

اجباری و آموزش بزرگ سالان تحت عناوین متعددی مطرح بوده ولی به دلایل مختلف، پیشرفت در خورملاحظه ای در این زمینه حاصل نشده است. نخستین سازمانی که به طور رسمی برای باسواد کردن بزرگ سالان در ایران تأسیس شد، اداره تعلیمات اکابر بود. این اداره از سال ۱۳۱۵ شروع به کار کرد و طبق قانون موظف شد در تمام مدارس روزانه، کلاس های شبانه مخصوص باسواد کردن بزرگ سالان دایر کند اما پیش از این تاریخ و در دوره قاجار نیز ردپایی از تشکیل کلاس های اکابر در اسناد باقی مانده به چشم می خورد؛ همین است که بسیاری، سر آغاز فعالیت های سوادآموزی را سال ۱۲۸۶ شمسی دانسته اند که مشروطه خواهان در شیراز، کلاس های اکابر را پایه گذاری کردند، اما از آنجایی که این طرح مرفی، متولی مخصوصی نداشته است، پس از مدتی تعطیل و به دست فراموشی سپرده می شود. با تصویب آموزش اجباری هنگامی برای کودکان ۷سال به بالا در سال ۱۲۸۸، آموزش و پرورش و به تبع آن سوادآموزی، وارد مرحله جدیدی شد.

بنا به ماده هشتم «قانون اعتبار برای تشکیل مدارس ابتدایی و تعلیمات عمومی» که در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ شمسی به تصویب مجلس شورای ملی رسید، به وزارت معارف اجازه داده شد در نقاطی که صلاح و مقتضی می داند، یعنی



نکی از اساتید و دانش آموزان در مکتب خانه خلیفه مشهد قدیم

آغاز پایان بی سوادی

خاطرات سه مشه‌دپژوه از آنچه در مکتب‌خانه‌های قدیمی مشهد می‌گذشته است

اشراف، شاهزادگان و طبقه مرفه جامعه بود و عموم مردم از تحصیل و سواد بهره چندانی نداشتند. تعداد مردانی که سواد خواندن و نوشتن می‌دانستند در شهرهای بزرگ بسیار اندک بود. اما تعداد زنان تقریباً به صفر می‌رسیده است. آن‌طور که محمد حسین حافظیان در کتاب «زنان و انقلاب» می‌نویسد: «در سده نوزدهم به خاطر بی‌سوای فراگیر در ایران تخمین زده می‌شود که تنها ۳ نفر از هر هزار زن در ایران باسواد بودند». البته باید به یاد آورد که دختران اقشار پایین جامعه به دلیل محدودیت های عرفی و اقتصادی امکان سوادآموزی نداشتند و زنان باسواد بیشتر از اشراف و شاهزادگان بودند. «کارلاس‌رنا» سیاح اروپایی درباره وضعیت زنان در دوره ناصرالدین شاه قاجار چنین نوشته است «در اندرون زن ها کم می‌نویسند و هنوز تا آن زمان تعلیم و تربیت و یژه کم کتاب می‌خواند، کتاب و قلمدان جای



جمعی از بچه های دبیرستان قاجار در مشهد

خود را به وسایل دیگری از قبیل آینه و سرمه‌دان داده است.» خیل عظیم بی‌سوادان، همچنان تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی در بین جمعیت ایرانی خودنمایی می‌کرد و سوادآموزی و دانش‌اندوزی، جزو ضروریات خانواده‌ها نبود؛ چه برسد به کسب تحصیلات عالی‌ه و تخصص‌گرایی. مسیر این جریان عقب‌ماندگی در ۷دی سال ۱۳۵۸ تغییر کرد و با فرمان امام خمینی(ره) مبنی بر تشکیل نهضت سوادآموزی، ریشه بی‌سوادی رو به خشکیدن نهاد. گفت‌وگوهای پیش‌رو روایت خاطرات ۳ مشه‌دپژوه از همه آنچه در مکتب‌خانه های قدیمی مشهد می‌گذشته است؛ به مناسبت روزی که در تقویم شمسی، «روز تشکیل نهضت سوادآموزی» نام گرفته است.

عمومی که برای افراد طبقه پایین و متوسط اجتماع بود در منزل مکتب‌دار یا خانه یکی از اهالی شهر یا روستا بر گزار می‌شد. مکتب‌خانه‌ها معمولاً اتاق‌های نموری بودند که روشنایی چندانی هم نداشتند. هر دانش آموز زبلیوی با خود می‌برد، روی آن می‌نست و صبح تا غروب را به خواندن قرآن یا آموزش اصول و فروع دین مشغول می‌شد. مکتب‌دار اگر مرد بود او را ملا و اگر زن بود ملاباجی می‌خواندند. مکتب‌خانه‌ها یکی از ابتدایی ترین مکان های آموزشی بودند که تا همین ۷۰ سال پیش ردی از آنان را می‌شد در مشهد و روستاهای اطراف پیدا کرد. همین است که هنوز خیلی از موسی‌دکرده‌های شهر خاطرات آن روزگار نخستن زیر سقف مکتب‌خانه را به یاد دارند. پای خاطرات تعدادی از آنان نشستیم تا از روزگار تلمذشان در پایین پای ملا یا ملاباجی‌ها بگویند.

مهدی سیدی، مشه‌دپژوه، روزگار مکتب رفتنش را این‌طور کلمه می‌کند: دوران کودکی‌ام را در روستای کارده، در چهل کیلومتری جاده مشهد به کلات، گذراندم و درس متفاوت بوده که بر پایه اسناد موجود، در سال ۱۳۰۸ شمسی، حدود یک الی یک‌ونیم تومان به یاد دارم که به معلم مکتب‌خانه «ملا» و به مبصر کلاس «خلیفه» می‌گفتم. آن سال‌ها به مری حدودا سی‌ساله به نام «ملاقربان» ملای

گرچه مستقل بودند، تحت نظر اداره فرهنگ آن زمان اداره می‌شدند. تفاوت مدارس ملی با دیگر مدارس در این بود که این مدارس بیشتر جنبه مذهبی داشتند و تعلیم‌دهندگان در آن نیز بیشتر روحانی بودند و کمتر معلم غیرروحانی استفاده می‌کردند. دروسی که در مدارس ملی تدریس می‌شد، اختلاف چندانی با دروس مدرسه‌های دولتی نداشت اما در آن به مذهب و آموزش احکام اسلامی نهای بیشتری داده می‌شد؛ برای همین بسیاری از خانواده‌های مذهبی که برادرمه تحصیل فرزندان‌شان تأکید داشتند، آنان را به مدارس ملی می‌فرستادند. به این مدارس «دارالتعلیم اسلامی» هم می‌گفتند که من از آنجا خانواده‌ام به ادامه تحصیل اصرار داشتند، مدتی را در آنجا درس خواندم، والا برای قشر پایین دست جامعه، همان مکتب، کفایت می‌کرد.

خاطرات مهدی سیدی

از مکتب‌خانه های قدیمی

● کل مسجد نبود، تعطیل یک ساعته مکتب‌خانه بود

امان... بسقوی در کتاب «تاریخ آموزش و پرورش ایران» پس از آنکه اطلاعاتی اجمالی در مورد شیوه‌های آموزش در دوران های حکومتی مختلف بیان می‌کند، در توصیف مکتب‌خانه‌ها این‌طور می‌نویسد: «مکتب‌خانه‌ها به صورت عمومی و خصوصی اداره می‌شد. کلاس های



آستان قدس رضوی، نخستین مؤسس کلاس‌های اکابر در مشهد بود

آستان قدس بر گزار شد اما به تدریج گسترش یافت و اشخاص غیرشافل در آستان قدس نیز توانستند از این کلاس‌ها بهره بگیرند؛ لذا آستان قدس به‌منظور اطلاع‌رسانی در زمینه دایر بودن کلاس‌های اکابر و قبول محصل، در اردیبهشت ۱۳۰۷ شمسی، اعلانی را منتشر کرد که در آن، زمان برگزاری کلاس‌ها هر شب از اول شب تا ۳ ساعت از شب گذشته، در دبستان شاهرضا واقع در چهارباغ اعلام شده است. همچنین درباره امکان استفاده از این کلاس‌ها برای کارکنان ادارات دولتی و موسسات عمومی، ابلاغیه‌ها و بخشنامه‌هایی برای تمام روسای ادارات و دوایر دولتی شهر مشهد ارسال و به آنان در این زمینه اطلاع‌رسانی شده بود. ناگفته نماند که داوطلبان باید برای پذیرفته شدن در کلاس های اکابر، سه ویژگی «داشتن سجل احوال»، «تصدیق سلامتی مزاج» و «عدم سوء سابقه و سوء رفتار» را دارا می‌بودند.

گویا کلاس های شبانه اکابر مدرسه شاهرضا در دو قسمت ابتدایی و متوسطه تشکیل می‌شد. مدیریت کلاس‌های اکابر در قسمت ابتدایی با «شیخ‌عباس توکلی حقیقی» و در قسمت متوسطه با «جلال الدین مجدپور» بود و کلاس‌ها نیز با همکاری چند آموزگار از همان مدرسه تشکیل می‌شد.

باتوجه به اسناد موجود در مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مدت دوره تعلیمات اکابر در قسمت

مکتب‌خانه ما بود و من هم خلیفه کلاس بودم که با تقریباً ۴۰ نفر هم‌سن و سال خود -کمی بزرگ‌تر یا کوچک‌تر- در یکی از اتاق‌های خانه

ملا درس می‌خواندیم. آن سال‌ها هنوز تقویم شمسی و ساعت رسمی در روستای ما معنی نداشت. ماه‌های سال برای مردم روستا قمری بود تا ماه روزه، حج و عزاداری را بداندند و ساعت‌های روز هم تمام خود را داشت، مثل «ناشتا» که صبح زود بود، «نماز دگر» که ظهر بود و... به خاطر دارم که در این روزگار ما ۱۲ ماه سال و هر روز از صبح تا غروب در مکتب بودیم. هر روز صبح به خانه‌ملا می‌رفتیم و در یک اتاق روی زیراندازی که از خانه با خودمان می‌بردیم -که معمولاً یک تخته پوست (پوست دباغی شده بز یا گوسفند) یا نمد کوچکی بود-

دور هم می‌نشستیم. درس مکتب بسته به سن بچه‌ها متفاوت بود؛ برای مثال یک گروه عم‌جزه می‌خواند، گروهی دیگر یاسین، ولی‌قانون بود که همه با هم و با صدای بلند می‌خواندند. می‌خواندیم، درحالی‌که مدام سرمان را جلو و عقب می‌بردیم تا ملا متوجه شود که ما مشغول درس خواندن هستیم و به اصطلاح حواسمان پرت نیست. ملای مکتب‌خانه یک چوب بلند داشت که از همان بالای اتاق که نشسته بود، می‌توانست هر کسی را که کم‌کاری می‌کرد -ولو ته کلاس و پایین‌اتاق نشسته باشد- با همان ترک‌کد ادب کند. کار ما از صبح خروس‌خوان تا صلات ظهر همین بود. وقت نماز تنها می‌توانستیم حدود ۲۰ دقیقه‌ای را برای نماز و بعد هم خوردن ناهار به حال خودمان باشیم. آن‌روزها ما پشت سر ملا نماز می‌خواندیم. بعد هم هر کس غذایی را که از خانه آورده بود و معمولاً تان‌ک و ماستی بود، می‌خورد و باز درس شروع می‌شد. مکتب‌خانه تا وقتی خورشید به خط روی دیوار روبه‌روی کلاس می‌رسید و به وقت آن زمان غروب می‌شد، ادامه داشت.

به خاطر دارم که در آن روزگار محبوب‌ترین گل برای کودکان روستای ما گل سنجد بود؛ زیرا این گل خوش بو نشانه آمدن فصل تابستان و چون همان‌طور که گفتیم آن زمان هنوز در میان روستاهای ایران، حتی روستاهایی که در نزدیکی شهر مشهد بودند، ماه‌های خورشیدی شناخته‌شده نبود، و مردم فقط ماه‌های عربی را می‌شناختند، برای همین هم فرا رسیدن بهار و تابستان مشخص نمی‌شد و معلم مکتب‌خانه از روی گل سنجد رسیدن تابستان را می‌فهمید. برای ما بچه‌ها که استراحت معنی نداشت، این یک ساعت فرصت مغتنمی بود تا با هم بازی کنیم و از سرورکول هم بالا برویم. برای همین حوالی تابستان که می‌شد مدام در باغ‌ها سر ک می‌کشیدیم و درختان سنجدرا چکم می‌کردیم. اولین نفری که گل سنجد را به حضور ملا می‌برد می‌مورد تشویق او قرار می‌گرفت و هم محبوب شاگردان می‌شد، چون سند تفریح یک‌ساعته می‌آورد. رسم بر این بود که هر کس گل را پیدا می‌کرد، یک شاخه از آن را می‌چید و به خانه می‌برد و به دست مادرش می‌داد. مادر هم تهورا داغ می‌کرد و نانی می‌بخش، بعد گل را همراهان در طبق می‌گذاشت و به دست فرزندش می‌داد تا به عنوان پیشکش نزد ملای مکتب‌خانه ببرد.

این برنامه کلی ما در مکتب‌خانه بود. ما بیشتر دروس قرآنی می‌خواندیم اما خواندن گلستان و صرف‌ونحو نیز برای بچه‌های بزرگ‌تر رایج بود. ۲ساله به این منوال گذشت تا اینکه خانواده‌ام در سال ۱۳۳۹ به مشهد کوچ کردند، زیرا پدرم می‌خواست پسرانش را به مدارس جدید بفرستد. من هم از آن سال به بعد پشت میز و نیمکت نشستم اما همیشه خاطرات مکتب با من بود و پنج‌شش سال پیش حتی موفق شدم ملایم را که هنوز در قید حیات بود پیدا کنم و چند مرتبه‌ای به دیدارش بروم.

که این عده به چهار طبقه تقسیم می‌شدند؛ دو طبقه اول و دوم که ۲۸نفرند، در یک کلاس بوده و دو طبقه دیگر (۳ و ۴) در کلاس دیگر و در گزارش است، تعداد محصلان کلاس‌های ابتدایی و متوسطه اکابر ۱۷نفر بیان شده است که از این تعداد، ۲۲نفر از مبتدیان مجانی، ۲۵نفر از کارکنان آستان قدس و ۱۱نفر نیز از کسبه و محصلاتی بوده‌اند که شهریه پرداخت می‌کردند؛ البته لازم به ذکر است که در گزارش‌های مختلف، درباره تعداد محصلان کلاس‌های اکابر، آمارهای متفاوتی ارائه شده است که به‌دلیل کاهش و افزایش تعداد محصلان در طول سال تحصیلی می‌باشد. از نحوه و نتایج امتحانات کلاس‌های اکابر، اطلاعاتی در دسترس نیست و دربین اسناد مرکز اسناد، تنها یک سند مربوط به خرداد ۱۳۰۹ شمسی موجود دارد که در آن مشخص کرده است که ۶نفر از محصلان کلاس اکابر ابتدایی، در امتحانات نهایی برای دریافت تصدیق نامه شرکت کرده‌اند و از این تعداد، ۵نفر قبول شده‌اند و یک نفر رد شده است. این کلاس‌ها به مدت ۳سال و تا سال ۱۳۰۹ شمسی دایر بود و از این سال به بعد به دلیل داشتن مشکلات مالی و نبود بودجه، نتوانست به کار خود ادامه بدهد.

منابع:

اسناد موجود در سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی(ساکماق)
«کارشناس اتاق محققان اسناد سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی